

فارسی چهارم
حکایت: نگاه پنهان

دبستان دخترانه علوی

سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۰



نگاهِ پنهان

شخصی به یکی از دوستانش نامه می‌نوشت. کسی پهلوی او نشسته بود و از گوشه‌ی چشم، نوشته‌هایش را می‌خواند. نویسنده، متوجه نگاه‌های پنهان او شد و از این کار ناپسندش، به خشم آمد و در نامه‌اش نوشت: «اگر پهلوی من، دزدی ننشسته بود و نوشته‌ی مرا نمی‌خواند، همه‌ی اسرار خود را برایت می‌نوشتم!»

وقتی آن شخص این جمله را دید؛ گفت: «من نامه‌ی تو را نمی‌خواندم.» نویسنده گفت: «اگر نمی‌خواندی، پس از کجا دانستی که یاد تو در نامه هست؟»

عبدالرحمان جامی،

با اندکی تغییر



ناپسند : نامناسب
اسرار : جمعِ سرّ، رازها



نورالدين عبدالرحمن حسامي

